



عقیده دینی و دقیقیتی

(۲)

گوئی شاهزاده وزیر علوم به سستی پایه تحقیق و استدلال خود متوجه بوده که می افزاید:

«اگر بر این تحقیق، دوست به نظر محبت بنگرد گوید تحقیقی درست و رواست و اگر دشمن به چشم دشمنی نظر کند، عیبجوئی نموده گوید: خطاست!»
 و دیگر بدان نیندیشیده است که اگر بی طرفی منصف با دیده بیطرف و حقیقت بین بر آن بنگرد گوید: سهو و اشتباهی ناشی از فکر نارسائی است و در پی آن چنین نتیجه می گیرد:
 «چون عقیده نگارنده روزنامه با ابوریحان و سایرین موافقت داشت در این باب قلمه ای به نظم آورده است:

شبی خواب بر چشم من چیره گشت
 چو از ظلمت شب جهان تیره گشت
 و آنگاه در ضمن پنجاه و اندی بیت، روان دقیقیتی که به خواب شاهزاده آمده او را پیش ناصرالدین شاه واسطه شکایت از فردوسی قرار می دهد و شکوه میکند که بیست هزار بیت شعر گفته ولی فردوسی پا روی حق او گذارده است.

ذکاء الملک، میرزا محمد حسین فروغی که معلم ادبیات مدرسه نو بنیاد علوم سیاسی بعد از ۱۳۱۷ قمری بوده این ترجمه احوال و شعر مربوط بدان را از روزنامه مزبور عیناً به تاریخ ادبیات خود میبرد و توجهی به نقطه ضعف و نارسائی استدلال نویسنده نداشته است. بعدها دیگران بدون تحقیق درمآخذ اصلی نقد همین قصه را نقل کرده اند و موردی

* آقای استاد سید محمد محیط طباطبائی از محققان و پژوهندگان طراز اول کشور.

خاص برای تحقیق در احوال دقیقی پنداشته اند و آن را در کتابها یاد کرده اند.
 چون تحقیق در معرفی ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر و شاهنامه اواز موضوع بحث ما خارج است به اختصار می‌ورزیم و یادآوری می‌کنیم که شاهزاده روزنامه‌نگار و محقق به خود زحمت تطبیق آنچه در داستان کیومرث از شاهنامه فردوسی وارد است با مطلبی نداده که ابوریحان از شاهنامه ابوعلی در همین مورد نقل کرده است تا دریابد که تفاوت از حیث کم و کیف بسیار است و بدان توجهی نداشته است که مبنای نظم فردوسی و دقیقی همانا شاهنامه ابومنصوری بوده و شاهنامه ابوعلی شاعر همزمان و هم‌ردیف آن شاهنامه منشور اصل بوده نه شاهنامه منظوم فردوسی و قوانینی از گفتار بیرونی نماینده آنست که شاهنامه ابوعلی منشور بوده نه منظوم، بدعلاوه کنیه ابوعلی و نسبت بلخی، دلالت میکند بر اینکه محمد بن احمد مکنی به کنیه ابوعلی و متمسب به شهر مرو غیر از ابومنصور محمد بن احمد طوسی شاعر بوده است.

علاوه بر آن‌شان ادبی و اخلاقی فردوسی اعلی و اجل از آن بوده که بخواهد حتی از دیگری پایمال سازد در صورتیکه آغاز اشتغال فردوسی را بعد از مرگ دقیقی بنا بر روایت این بیت:

چو بگذشت سال از بر شصت و پنج فزون کردم اندیشه درد و رنج

سال ۳۶۶ هجری فرض کنیم که جمع میان پایان سلطنت منصور بن نوح و آغاز پادشاهی نوح بن منصور دوسدوح دقیقی و شروع نظم شاهنامه میکند و چنین فرض کنیم که در پایان این سال، حادثه ناگهانی قتل دقیقی روداده باشد با این تقایس تاریخ مرگ او به تقریب معین می‌گردد در صورتیکه در موقع جلوس محمود بیست سال بر اشتغال فردوسی به نظم شاهنامه هم گذشته باشد این تاریخ از ۳۶۶ به ۳۶۹ می‌رسد که بیش از صد سال با تاریخ اول تفاوت طول مدت ندارد. پس در فاصله ۳۶۶ و ۳۶۹ که واقعه قتل دقیقی اتفاق افتاده است. دقیقی جوانی بوده که قاعده نبایستی طول عمرش از چهل سال گذشته باشد و از اینرو بایستی تولدش نزدیک به سال وفات شهید رودکی رو داده باشد که او درباره یکی از مسدوحان ایشان اظهار تأسف می‌کند و می‌گوید:

استاد شهید زنده بایستی و آن شاعر تیره چشم روشن بین
 تا شاه مرا مدیح گفتندی ز الفاظ خوش و معانی رنگین

به احتمال معقولی بعید نیست که اشاره دقیقی در اینجا به امیر نوح بن نصر باشد که تا ۳۴۳ هجری فرمانروا بود و در روزگار حیات پدرش امیر نصر هم بایستی عاده مسدوح شهید و رودکی بوده باشد.

اشاره دقیقی در این دو بیت دیگر:

کرا رودکی گفته باشد مدیح امام فنون سخن بود ور
 دقیقی مدیح آورد نزد او چو خرما بود برده سوی هرچر

محتمل است به امیر ابوالحسن علی بن الیاس آغاچی که گویا پسر عم نوح بن نصر بوده باشد که امیری شاعر و ممدوح شعرا و درخور خطاب «امام فنون سخن» می‌تواند باشد و دقیقی ستایشگر سخن خود را پیش آن امیر مانند خرمائی شمرده که به هجر شهر مشهور به خرما ارمغان آورده باشند.

فردوسی در شاهنامه (قرن چهارم) و عوفی در لباب الالباب (در قرن هفتم) و حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده (قرن هشتم) و کسانی که پس از این سه مأخذ به نگارش ترجمه احوال دقیقی پرداخته‌اند هرگز به نام‌سلمانی او اشاره‌ای نکرده‌اند و در نزدیکترین پژوهش‌ها هائی که راجع بدو در روزنامه ملت ایران عصر ناصری هم انتشار یافته می‌نگریم که از این بابت یعنی نام‌سلمانی و زردشتی بودن سخنی وارد نیست. پس نسبت نام‌سلمانی بدو از کی به کتاب و مقاله راه یافت؟

از یکصد سال پیش که خاورشناسان فرنگ به پژوهش درباره شعرای ایران پرداختند گرایش به اینکه دقیقی مسلمان نبوده و از آئین زردشت پیروی می‌کرده گویا از مأخذی هندو به بحث ایشان راه یافته و بتدریج چندان قوت گرفته که تقی‌زاده در مقالات کاوه خود پس از نقل اقوال مختلف می‌گوید: «گمان می‌کنم کفه حدس زردشتی‌گری سنگین‌تر می‌شود.»

حال با اجازه خوانندگان در این باره به ملاحظه جوانب ترجمه احوال او مینگریم و می‌بینیم:

۱- در هیچ‌یک از منابع و مأخذ فارسی و عربی که از دقیقی کم و بیش سخنی رفته چنین نسبتی به او داده نشده است.

۲- ابو منصور محمد بن احمد که تنها صورت قدیمی مردی از نام اوست به هیچ وجه اجازه چنین نسبتی بلکه چنین تصویری را نمی‌دهد زیرا نام‌های محمد و احمد دو اسم خاص پیامبر خدا و مورد تعلق خاطر و حرمت قاطبه مسلمانان جهان در طول مدت هزار و چهارصد سال بوده است هنوز ندیده‌ام در مأخذی که مردی نام‌سلمان از پیروان ادیان دیگر بعد از ظهور اسلام به اسم محمد یا احمد نامیده شده باشد مگر اینکه کسی از دین پدران خود به دین اسلام درآید و نام سابق خود را به محمد تغییر بدهد مانند مرحوم میرزا محمد پسر ملا گشتاسب زردشتی و منجم کرمانی که در حیات پدر خود مسلمان شد و اینک فرزندان زادگان او در مشهد مقدس از مردان شایسته و معروف خراسانند. در صورتیکه برادر دیگرش ملا اسکندر نیای ارباب کیخسرو شاهرخ بر کیش زردشتی پدر باقی ماند و در روزگار قدیمتر هم می‌دانیم زردشت پسر آذرخره موبدان موبد فارس در اوایل قرن سوم هجری که برای ادای شهادت درباره شرك افشین از شیراز به بغداد آمد و بعد از ادای شهادت وقتی مورد

اعتراض افشین از حیث عدم وثوق قرار گرفت در آن شهر بماند سپس به دست متوکل خلیفه عباسی اسلام آورد و نام زردشت را به محمد تبدیل کرد و خود را به متوکل خلیفه نسبت داد متوکلی شد.

برخی از نویسندگان ظاهربین کنیه واسم ابوالحسن علی بن عباس اهوازی معجوسی را شاهد امکان تسمیه مرد نامسلمانی به نام بزرگان دین اسلام پنداشته‌اند و از این نکته کوچک غفلت ورزیده‌اند که منسوب الیه معجوس علاوه بر دین معجوس محله باب المعجوس یا درب معجوس بغداد هم بوده است. در این صورت چرا او منسوب باب المعجوس بغداد نباشد که پس از انتقال به بغداد در خدمت عضدالدوله از شیراز ساکن آن محله شده و نسبت معجوسی را بر اهوازی قبلی افزوده باشد.

در ترجمه‌هایی که از اهوازی در مأخذهای قدیمی دیده می‌شود به ذکر نسبت یا شهرت معجوسی او اکتفا کرده‌اند تنها قفطی او را ابن المعجوسی خوانده و همین نکته برخی از خاورشناسان را واداشته که پدر یا جد او را معجوسی بدانند ولی در مسلمان بودن خودش شکی نکرده‌اند و متأسفانه در لغت‌نامه دهخدا هنگام نقل ابن المعجوسی از تاریخ الحکماء قفطی، یای نسبت را از معجوسی حذف کرده و او را ابن المعجوس و معجوس نوشته‌اند که امیدواریم متصدیان تجدید نظر و تصحیح لغت‌نامه به اصلاح اینگونه اشتباهات آن اثر همت بگمارند. اما در مورد دقیقی چیزی که پیش از همه ذهن خواننده را متوجه به واقعیت چنین نسبتی می‌تواند بکند همانا این دوبیت است:

«دقیقی چار خصلت برگزیده است به گیتی از همه خوبی و زشتی
لب یا قوت رنگ و ناله چنگ می گلرنگ و کیش زردشتی»

دقیقی در این قطعه از شعر صریحاً اعتراف می‌کند که از کلیه خوبیها و بدیهای دنیا چهار خوی را برگزیده است ولی توضیح نمی‌دهد که کدام یک از اینها را خوب و کدام را بد می‌داند که برگزیده است؟

پس انتخاب چیزی که خوب نباشد دلیل حسن انتخاب و اعتقاد نیک انسان نسبت بدان نمی‌شود. موضوع اصلی در این قطعه مبهم مانده و در صورتیکه رفع ابهام از آن نشود قابل استناد برای اثبات امری نخواهد بود. علاوه بر این در میان دین و مذهب و لوازم بزم خوشگذرانی یا تمتع رابطه ذهنی نیست و همیشه الحاد وجد دینی و کفر، معجز لهو و لعب و عیش و طرب است نه دین و مذهب و به همین اعتبار دینورزان عالم از قدیم و جدید همواره بیدینی و تمتع و خوشگذرانی را لازم و ملزوم یکدیگر می‌شناخته‌اند بنابراین از این دوبیت ولو اشاره به برگزیدن کیش زردشتی را هم شامل نمی‌توان به چنان نسبتی راه جست با در نظر گرفتن اینکه کیش زردشتی را از خصلت مسدوح یا مذموم شمرده

باشد تصور می‌کنم راه‌حل این اشکال یا ابهام را میتوان از مقایسه با سخن بشاربرد طخارستانی شاعر آزاده ایرانی نژاد تازیگوی نابینا راه مناسبی جست در آن وقت که دختران شوخ و شنگ بصره دور بشار را گرفته بودند و او را به انشاء و شعر و امیدداشتند و به او «ابونا» یعنی «پدر ما» می‌گفتند، بشار پاسخ میداد **ولکن علی‌دین کسری** یعنی (پدر شما هستیم) اما به کیش کسری که همان کیش زردشتی عصر ساسانی باشد. گویا در اینجا ابهامی به مسأله مراتب حلال و حرام نکاح بوده که در کیش زردشت با دینهای دیگر تفاوت درجات نسبی داشته است. میدانیم که بشاربرد در پیروی و کوری مانند دقیقی جوان چشم-چران پیرو مکتب ابونواس اهوازی بوده که در کیش اخلاقی این طبقه از گویندگان مسلمان میان روا و ناروا چندان فاصله‌ای نبوده است. اما آغاز نظم شاهنامه از داستان گشتاسب و ارجاسب که شامل ظهور زردشت هم می‌باشد قطعاً مربوط بدان بوده که به این داستان از شاهنامه منشور زودتر دسترسی پیدا کرده و دست‌یافتن به صورت کامل روایات در سالهای بعد برای فردوسی هم خالی از دشواری و تحمل رنج سفر نبوده است بنابراین مبادرت دقیقی را به نظم این داستان نمی‌توان دلیل آن شمرد که علاقه مذهبی خاصی او را بدین کار واداشته باشد.

اگر دقیقی مانند فردوسی که در تشیع خود پایدار و سرسخت بود نسبت به دین زردشت دلبستگی خاصی داشت هرگز نمی‌توانست زبان و قلم خود را راضی کند که نامه ارجاسب را به گشتاسب در آن صورت زنده و درشت بی‌پروا به نظم درآورد و از زبان بیدینی یا بتپرستی در نکوهش دین برگزیده خود چنین نقل لفظ و معنی کند:

شنیدم که راهی گرفتی تباه	به‌خود روز روشن بکردی سیاه
بیامد یکی پسر مردم‌فریب	تورا دل پراز بیم کرد و نهیب
سخن گفت از دوزخ و از بهشت	به‌دلت اندرون تخم زفتی بکشت.
تو او را پذیرفتی و دینش را	بیساراستی راه و آیینش را
بیفکندی آیین شاهان خویش	بزرگان گیتی که بودند پیش
تبه کردی آن پهلوی کیش را	چرا ننگریدی پس و پیش را.
وز آن پس که ایزد ترا شاه کرد	یکی پیر جادوت گمراه کرد.
آنگاه ارجاسب به فرستاده خود میگوید که به گشتاسب چنین گوشزد کند:	
گر این گفت من سر به سر بشنوی	بدان پیر با دین بد نگروی
بیاری بسوزی ورا پیش خویش	دگر باره تازه کنی دین خویش
گر اهریمن است او و ناسازگار	به دستور گویش ورا پیشم آر!
نگر تا نداری ورا راستگوی	که این را نبینم همی آبروی.

بجز زرق چیزی ندارد بدمشت
 بگوش همی زنده بر دار کن
 بس است اینکه گوید منم زردهشت
 نگویش از آن نیز با کس سخن
 مسلم است اگر دقتی از خوبیهای دنیا تنها کیش زردهشتی را برگزیده بود هرگز
 راضی نمی شد صاحب کیش بهدینی را از زبان بدخواه دین او را «دیو» و «بددین» و «مردم
 فریب» و «پیر جادو» و «فریبنده» و «اهریمن» و «زرق مشتم» بخواند.
 علاوه بر شعری که از لباب الالباب روایت شده و گواه نامسلمانی او به شمار آمده و
 مورد توجیه و تفسیر و توضیح قرار گرفت در لغت اسدی نیز ابیاتی در شاهد برخی از کلمه
 یا به او نسبت داده شده که به فرض صحت چنان اسنادی قرینه امدادی شمرده می شود ولی
 اجمال کامل صورت بیت و اختلاف زمینه میان مسلمانی و نامسلمانی او تا حدی ملحوظ
 است که نباید به خود زحمت استشهاد بدانها را تحمل کرد چه در برابر بیتی که او را آشنا
 به مصطلحات و تعلیمات زردشتی می نماید بیتی هم دیده می شود که او را علاقه مند به اسلام
 و آثار مسلمانی معرفی میکند آری وقتی دقتی در سخن خود به شفاعت محمد (ص) در آن
 سرا اعتقاد دارد و می خواهد زنگار معصیت را از لوح دل به آب توپد بشوید، این امر به
 ما نیز قوت قلب میدهد تا با حکیم فردوسی درباره او همصدا شویم و از حق بخواهیم:

خدا یا ببخش گناه و را
 بیفزای در حشر جاه و را
 تا شبهه هر گونه کج اندیشی از دامن ایمان او زایل شود.

- ۱- بابد یا ، ابا بد همیشه به پیکر بود.
 ۲- ن. ب بدین نامدار
 ۳- بازیابی
 ۴- این
 ۵- من از خاک
 ۶- بگویم سخن کوبگفت
 ۷- گشته
 ۸- نقل

دین و شاهی

چنین دین و شاهی بیکدیگرند ،
 نه بی تخت شاهی، بود دین بجای،
 نه از پادشاه، بی نیاز است دین،
 نه آن زین، نه این زان، بود بی نیاز،
 چو دین را بود، پادشا پاسبان،
 تو کوئی، که در زیر یک چادرند .
 نه بی دین بود، تخت شاهی پبای.
 نه بی دین ، بود شاه را آفرین .
 دو انباز دیدیمشان ، نیکساز ،
 تو این هر دو را جز برادر خوان.
 فردوسی طوسی. قرن چهارم